

اوسیب ماندلشتام و آکمه ایسم

- آکمه ایسم / ت. آ. پاخاروا / آبتین گلکار
- بامداد آکمه ایسم / ماندلشتام / علی عبداللہی
- ماندلشتام، پیشروی آکمه ایسم / لادن مختارزادہ بہادرانی

سال ۱۹۱۰ در تاریخ ادبیات آغاز قرن بیستم روسیه، به سالی حساس و تعیین کننده تبدیل شد. در این سال، هنرمندان روس به ادغام ناپذیری هنر، زندگی و سیاست اعتراف کردند (الکساندر بلوک): امکان ناپذیری آن ترکیب و سنتز جادویی - عرفانی هنر و زندگی - که سمبولیستها در تلاش رسیدن به آن بودند - آشکار شد. پس از انقلاب ۱۹۰۵ و ارتجاع و خفتان متعاقب آن، در فضایی که به جای دگرگونیهای معنوی و ماورای طبیعی، خبر از نزدیک شدن جنگ جهانی می داد، هنرمندان ناچار شدند بار دیگر در درک و نگرش خود نسبت به خویشتن و نسبت به جهان تغییر ایجاد کنند. همان گونه که میخائیل بولگاکوف بعدها اظهار داشت: «تاریخ به شکلی مخوف و ناگهانی از راه رسید، و وقوع فجایع تاریخی، پیدایش کلام شاعرانه جدیدی را اقتضا می کرد که برخلاف حال و هوای همشیشه زنانه سمبولیستها، برای پاسخگویی به مبارزه طلبی تاریخی قرن بیستم، طنینی رسا و مردانه داشته باشد. بدین گونه می توان سخنان قهرمان منظومه «پسرگمراه» نیکالای گومیلیوف را، هنگامی که با خانه پدری وداع می کند، همانند بیانیه نسل جدیدی از شاعران دانست که کودکی و نوجوانیشان را در بستر سمبولیسم گذرانده و پیش از هرچیز، در چیرگی استادانه شان بر زبان و کلام، و امدار سمبولیسم بودند، ولی خود

را انسانهای زمانه‌ای غیر از سمبولیسم می‌دانستند:

هیچ خانه‌ای همانند این خانه نیست!
در آن، کتاب هست و عود، گل هست و دعا!
ولی می‌دانی پدر، من تشنه چیز دیگری هستم.
گیریم در جهان اشک هست، ولی نبرد هم هست.

پدر، آیا من برای آن زاده شدم
و این چنین زیبا و برومند رشد کردم
که شیرینی پیروزی را با گروه گُر کلیسا عوض کنم
و مهمه خیل شگفت‌زده را با ستایشهای پر آب و تاب؟

تمام دنیا از نو در برابرم گشوده می‌شود،
و من سلحشوری در راه خداوند خواهم شد.
آه، ای سعادت! آه، ای سرود خون جوشان من!
پدر، بگذار بروم... همین فردا... امروز...

پسرگمراه در سال ۱۹۱۱ نوشته شد و نخستین اعلام موضع شاعران جوانی به شمار آمد که «سمبولیسم را پشت سر نهاده بودند». آنان پس از مدت کوتاهی در گروهی که «کارگاه شاعران» خوانده شد، گرد آمدند. از جمله کسانی که وارد این گروه شدند می‌توان از افراد زیر نام برد: ن. گومیلیوف (که سرپرستی گروه را نیز بر عهده داشت)، س. گارادینسکی، آ. آخمانوا، ا. ماندلشتام، و. ناریوت، م. زینکویچ. نام «کارگاه شاعران» پیش از هر چیز گویای عقیده گومیلیوف و یارانش درباره آن بود که کار شاعر با کلام، یک فن و صنعت (خواه مقدس) است و شاعر، استادکاری است که تلاش ندارد با خداوند رقابت کند و جهان را طبق اندیشه خود از نو بنا سازد (سمبولیستها چنین الگویی را دنبال می‌کردند)، بلکه فقط در پی آن است که خدا و جهان آفریده او را بلند آوازه کند. اندکی بعد، هنگامی که دیگر واژه «آکمئیسیم» ابداع شده بود (برگرفته از واژه یونانی «آکمه» به معنای قله، اوج، شکوفایی) و اعضای «کارگاه شاعران»، جنبش خود را با این اصطلاح معرفی می‌کردند، گومیلیوف نوشت: «آکمئیسیم بودن دشوارتر از سمبولیست بودن است، همان گونه که ساختن کلیسا از برج دشوارتر است».

Ossip Mandelstam

Du bist mein Moskau
und mein Rom und
mein kleiner David

Gesammelte Briefe 1907–1938

Ammann Verlag



آکمیستها که خود را در چارچوب جهان‌بینی سنتی - مسیحی حفظ کرده بودند (آخمتوا می‌گفت: «ما چشم از ماورالطبیعه پوشیده‌ایم، ولی از خدا چشم پوشیده‌ایم») اصول اساسی خود را چنین ارائه می‌کردند:

- همیشه باید چیزهای غیرقابل شناخت را در نظر داشت، ولی نباید تخیل و اندیشه خود را با حدس و گمانهای کم‌وبیش محتمل، خوار شمرد، و به تبع آن، باید خلافت شاعرانه را از ساختارهای مفاهیم مذهبی جدا کرد؛

- باید نگرشی مشخص با روشنی مردانه را جایگزین جهان‌بینی مبهم و انتزاعی سمبولیستها کرد، نگرشی که «ارزش ذاتی هر پدیده» را به رسمیت بشناسد. به عنوان مثال، گل سرخ به خودی خود زیبا شمرده شود، و نه به عنوان نماد و سمبول «زنانگی جاودان» یا «هماهنگی عالم»؛ - نباید برای راهیابی به اعماق عرفان و ماورالطبیعه که از حوزه زمان خارج هستند، واقعیت را نفی کرد، بلکه باید «جهان را به طور کامل، همراه با همه زیباییها و بی‌نظمیهای آن پذیرفت».

۱۵۵

این اصول و چند نظریه اساسی دیگر آکمیسم در مقاله‌های زیر ارائه شد: «آکمیسم و میراث سمبولیسم» از ن. گومیلیوف، «چند جریان در شعر معاصر روس» از س. گارادیتسکی، و «سپیده‌دم آکمیسم» از ا. ماندلشتام. دو بیانیه نخست آکمیستها در سال ۱۹۱۳ در مجله «آپولون» به چاپ رسید. این مجله که انتشار خود را از سال ۱۹۰۹ آغاز کرده بود، به تدریج تبدیل به مهمترین تریبون آکمیستها و شاعران هوادار آنان شد. اصول اساسی هنر شاعری آکمیستها نیز بر پایه اصول جهان‌شناختی و زیاشناسانه آنان طرح‌ریزی شد:

- بازگرداندن معنای روشن، صریح، و دقیق واژه به آن (برخلاف معنای «محوشده» کلام سمبولیستها)؛

- دقت ویژه به شکل و فرم ابیات، که باید کاملاً دقیق، روشن، و آزموده باشد، زیرا شعر فقط در این صورت می‌تواند آن نگرش نو و شفاف به جهان را که مورد نظر آکمیستهاست، به گویاترین شکل منتقل کند؛

- دقت، شفافیت، و گویایی «گرافیکی» شعر؛

- سمت‌وسودهندگان مورد قبول در ادبیات جهان عبارتند از:

شکسپیر، که آکمیستها در آثارش، پیش از هرچیز، دقت و عمق

تصویرهای دنیای درونی انسان را ارج می‌نهادند؛ رابله، که گومیلیوف در او الگوری «فیزیولوگسم خردورزانه» می‌دید؛ فرانسوا ویون، با آن «واقعیت‌پذیری بی‌چون و چرایش»؛ و تئوفیل گوتیه، به عنوان مظهر تجلی استادی در شعر و شاعری که «قالبهای شعری در حد کمال» آفریده است.

و در نهایت، باید بپردازیم به یکی دیگر از ویژگیهای آکمئیسیم که نظریه پردازان کارگانه شاعران، در بیانیه‌های خود به آن اشاره‌ای نکرده‌اند: «تاریخ‌مندی» یا ارتباط تنگاتنگ آکمئیسیتها با تاریخ و زمانه‌ای که در آن می‌زیستند.

«تاریخ‌مندی» آکمئیسیتها در موارد مختلفی نمایان می‌شود: هم در تأکید آنان بر گنث و گو یا دنیای حقیقی، هم در تأکید بر لزوم گنجاندن مردانگی در شعر، هم در دقت به گذشته و حال و زمانه خویش، و بالاخره در سرنوشت خود آکمئیسیتها. سه شاعر بزرگ آکمئیسیت (گومیلیوف، آخماتوا، ماندلشتام) الگویی از ارتباط عمیق، بی‌وقفه و غم‌انگیز با زمانه خویش از خود به یادگار گذاشتند. آخماتوا پس از نیم قرن نوشت: «سمبولیسم بدون شک پدیده‌ای متعلق به قرن نوزدهم بود. طغیان ما علیه سمبولیسم کاملاً منطقی و بجا بود، زیرا ما خود را انسانهایی متعلق به قرن بیستم حس می‌کردیم و نمی‌خواستیم در قرن گذشته باقی بمانیم».

۱۵۶

منتشر شد:

بررسی تطبیقی ساختار داستان کوتاه

نوشته:

دکتر ایلمیرا دادور

از انتشارات مرکز پژوهشی ادبیات تطبیقی دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران